

بررسی انتقادی اشکالات مطرح شده به برهان حکیم قمشه‌ای درباره اثبات وجوب وجود خداوند

رضا حصاری^(۱)

سیدمجتبی میردامادی^(۲)

ابوالفضل رضایی^(۳)

چکیده

از این اشکالات را بررسی نموده و به سه اشکال نخست پاسخ داده است. از این جهت، برهان حکیم قمشه‌ای تمام و صحیح تلقی میشود که در این نوشتار بتفصیل تبیین شده است.

برای اثبات وحدت شخصی وجود، براهین مختلف و گوناگونی اقامه شده است. بیشتر این براهین که توسط عارفانی همانند داود قیصری، حمزه فناری و ابن ترکه بیان شده‌اند، با اشکالاتی مانند خلط میان مفهوم و مصداق مواجه است. در این میان حکیم محمدرضا قمشه‌ای در حاشیه‌ی خویش بر کتاب تمهید القواعد و ذیل مبحث براهین اثبات وحدت شخصی وجود، برهانی ارائه کرده که اثبات ضرورت ازلی خداوند را به‌مراه دارد. در عین حال، چهار اشکال به این برهان وارد شده است. اشکال نخست در مورد معنای طبیعت اطلاقی وجود است که بصورت مبهم بیان شده است. اشکال دوم درباره خلط میان مفهوم و مصداق است. بخش نخست اشکال سوم، به تمامیت این برهان بر مفروض بودن تحقق اصل طبیعت باز می‌گردد و بخش دوم اشکال، سازگاری تحقق اصل طبیعت وجود با وجودهای مقید را هدف قرار داده است. اشکال چهارم، به نبود نوآوری و ابتکار در ارائه این برهان پرداخته است. مقاله حاضر با روش تحلیلی - تطبیقی، هر یک

کلیدواژگان: حکیم قمشه‌ای، وحدت شخصی وجود، برهان وجودی، ضرورت ازلی.

مقدمه

ساختار و شاکله عرفان نظری بر اساس دو مسئله مهم، یعنی توحید واجب الوجود و انسان کامل (موخّد) بنا نهاده شده است. در این میان، اثبات و تبیین دقیق مسئله وحدت شخصی وجود بعنوان یکی از مباحث اساسی در عرفان نظری و ارائه تصویری صحیح و کامل از آن، محتاج تأمل و تفکر بیشتری است. سازگاری بحث وحدت شخصی وجود با کثرات موجود در نظام هستی، کیفیت و چگونگی ارتباط میان کثرات و تعینات خلقی با حق تعالی، تأثیر نظام الهی بر عالم هستی و تعینات خلقی، کیفیت جمع

تاریخ دریافت: ۹۸/۶/۲ تاریخ تأیید: ۹۸/۷/۲۳

(۱). دانشجوی دکتری فلسفه و کلام اسلامی دانشگاه باقرالعلوم (نویسنده مسئول)؛ yazahra2233@gmail.com

(۲). استادیار گروه مبانی نظری اسلام دانشکده معارف و اندیشه اسلامی دانشگاه تهران؛ mirdamadi_77@ut.ac.ir

(۳). دانشجوی کارشناسی ارشد فلسفه و حکمت اسلامی دانشگاه تهران؛ rezaiir931@gmail.com

میان ادله نقلی و براهین عقلی، و مسائلی از این دست، از جمله مباحث بسیار مهم و ضروری در اینباره است؛ تا بدانجا که عرفا و فلاسفه به دقیق بودن و دشواری این بحث اذعان نموده‌اند (ابن‌ترکه، ۱۳۶۰: ۴۸؛ ملاصدرا، ۱۳۸۰: ۳۲۲-۳۲۰).

با نظری کوتاه به سیر تطور این مسئله و براهین اقامه شده توسط عارفان و حکیمان بر اثبات این مطلب، این نتیجه بدست می‌آید که تا پیش از ظهور حکمت متعالیه، عارفان الهی نسبت به اثبات وحدت شخصی وجود اهتمام و تلاشهای فکری قابل توجهی انجام داده‌اند. آنان گاه در لباس شعر و گاه با چراغ عقل و برهان به اثبات این امر همت گماشته‌اند. نمونه این تلاشها در آراء عرفایی همانند داود قیصری شارح فصوص الحکم، حمزه فناری شارح مفتاح الغیب، ابن‌ترکه و ... دیده میشود، اما در میان فیلسوفان اسلامی، صدرالمتهالین بیش از سایر حکما و فلاسفه به بحث درباره وجود و مباحث و احکام پیرامون آن پرداخته و با دفتهای مثال‌زدنی خود، ابتکارات و نتایج بدیعی از تأمل در این مباحث بدست آورده است (همو، ۱۳۸۳: ۹۵-۴۱ و ۴۰۴-۳۸۱).

با نگاهی تحلیلی میتوان دریافت که وی پس از طرح موضوعاتی همچون اصالت وجود، وحدت تشکیکی وجود، تقسیم وجود به رابط و مستقل، و با استفاده از تحلیل‌های عقلانی نزدیک به آموزه‌های عرفان، بویژه در مبحث علیت، رفته رفته از وحدت تشکیکی ذات مراتب فاصله گرفته و به وحدت تشکیکی ذات مظاهر (وحدت شخصی وجود) نزدیک شده است.

پس از صدرالمتهالین حکیمان بسیاری در اثبات این امر کوشیده‌اند که از جمله میتوان به حکیم عارف، آقا محمدرضا قمشه‌ای (حکیم صهبا) اشاره نمود.

برهانی که حکیم قمشه‌ای اقامه کرده با توجه به فضا و بستر حکمت متعالیه ارائه شده است. در حقیقت میتوان گفت این برهان مبتنی بر نظام فکری شارحان ابن‌عربی است. او این برهان را در حاشیه خود بر کتاب التمهید فی شرح قواعد التوحید و ذیل بحث براهین اثبات وحدت شخصی وجود بیان کرده است (ابن‌ترکه، ۱۳۹۲: ۱/۲۶۱). حکیم قمشه‌ای سعی نموده این برهان را بگونه‌ی ارائه و تقریر نماید که از اشکالات مطرح شده بر سایر براهین، عاری و با نوعی ابتکار و نوآوری همراه باشد.

پس از وی میرزا ابوالحسن جلوه در حاشیه خود بر این برهان و استاد جوادی آملی در شرح خود بر تمهید القواعد انتقادات جدی به این برهان وارد نموده‌اند (جلوه، ۱۳۱۵: ۲۱۷؛ جوادی آملی، ۱۳۸۷: ۱/۳۹۹-۴۰۹). کامل و تمام بودن برهان حکیم قمشه‌ای، نتیجه‌ی است که نگارنده پس از تحلیل و بررسی این اشکالات به آن رسیده است.

پیشینه بحث

مسئله مهم و اساسی «وحدت وجود» از جمله نظریات و دیدگاههایی است که سابقه بسیار طولانی در طول تاریخ تفکر اسلامی داشته است. نخستین شخصیتی که این مسئله را بطور مشخص و مدون تبیین و تقریر کرد، ابن‌عربی بود، تا بدانجا که برخی معتقدند وی برای نخستین‌بار تعبیر وحدت وجود را بمعنای دقیق کلمه بکار برده است (مطهری، ۱۳۶۹: ۱/۲۱۶-۲۰۹؛ عفیفی، ۱۳۷۰: ۲۵).

این مسئله بعنوان یک دیدگاه خاص عرفانی که گاه با عنوان «طور و راء طور عقل» از آن یاد میشود (ابن‌عربی، بیتا: ۱۱۴ و ۳۷۹)، از همان ابتدا موجب ایجاد حساسیتهایی شد، بگونه‌ی که برخی همانند علاء الدوله

سمنانی با تکفیر طرفداران و قائلان به این دیدگاه، این نظریه را نوعی همه‌خداانگاری قلمداد نمودند (کاکایی، ۱۳۸۱: ۸۷-۶۱؛ جامی، ۱۳۷۰: ۴۸۹). اما پیروان مکتب ابن عربی سعی در توضیح و تبیین اندیشه‌های او داشته‌اند. افرادی همانند داود قیصری در شرح بر فصوص الحکم، حمزه فناری در مصباح الأنس و صائن الدین علی بن ترکه در تهمید القواعد با کوشش و همتی فراوان و ستودنی، سعی کردند دلایل عقلی و برهانی بر اثبات این نظریه اقامه نمایند.

این مسئله، با ظهور صدرالمتهلین و تأسیس مکتب حکمت متعالیه رنگ و بوی دیگری به خود گرفت. ملاصدرا با تمسک به اصول فلسفی همانند اصالت وجود، بازگشت علیت به ظهور و تجلی، وجود رابط و ... توانست راه را برای مدعای عارفان یعنی وحدت وجود که غالباً از آن با عنوان «وحدت شخصی وجود» یاد میشود، هموار سازد (ملاصدرا، ۱۳۸۰: ۳۸۱-۳۸۴؛ همو: ۱۳۸۳: ۳۱۹-۳۰۸ و ۳۸۹-۳۷۸).

در ادامه، حکیم قمشه‌ای با بهره‌گیری از مبانی حکمت متعالیه و کلمات و عبارات ملاصدرا، توانست برهان نسبتاً جدیدی بر نظریه وحدت وجود اقامه نماید، بگونه‌ای که با ادله رایج و مطرح شده در اینباره تفاوت شایانی داشت. نگارنده در این مقاله سعی در تبیین دیدگاه حکیم قمشه‌ای و پاسخ به اشکالات مطرح شده بر این برهان دارد.

تعاریفی برای تحلیل مفهومی وحدت شخصی وجود

حیثیت تعلیلی: این حیثیت در قضایایی فرض میشود که حکم محمول برای موضوع، مستند به علتی باشد اما این استناد در متن قضیه مذکور بصراحت ذکر نشده باشد؛ در نتیجه موضوع بدون تقید به آن علت،

موضوع حکم قرار گرفته است. بعنوان نمونه، در قضیه «انسان خندان است»، ثبوت خندان برای انسان، معلول علتی - تعجب و شگفت زده شدن - است اما این علت در متن قضیه منعکس نشده است. وظیفه‌ی که حیثیت تعلیلیه در قضایا بر عهده دارد آن است که همواره واسطه در ثبوت حکم برای موضوع است، نه واسطه در عروض آن؛ همانند گرما که واسطه در ثبوت انبساط برای فلز است یا واجب‌الوجود که واسطه در ثبوت وجود برای ممکنات است (طباطبایی، ۱۳۸۷ الف: ۲۹۶).

حیثیت تقییدی: قیود و جهاتی که واقعاً در موضوع بودن موضوع قضایا دخالتی دارند، تا بدانجا که بدون اعتبار آنها موضوع فاقد شخصیت و عنوان موضوعیت میشود، «حیثیت تقییدی» نامیده میشود. در حقیقت میتوان گفت حیثیت تقییدی با ترکیبی که در طرف موضوع قضیه ایجاد میکند، بیان میکند که موضوع قضیه بسیط نیست و بتنهایی شایسته پذیرش محمول نمیشود بلکه باید امر اضافه‌ی داشته باشد تا بتواند از وصف عنوانی محمول برخوردار شود. بعنوان نمونه، در قضیه «جسم از آن جهت که رنگین است، قابل رؤیت است» مدلول این قضیه آنست که جسم با در نظر گرفتن ویژگی رنگ داشتن، قابل رؤیت و مشاهده است. به دیگر سخن، رنگین بودن جسم در مرئی بودن آن دخالت موضوعی داشته و جسم بتنهایی و بدون در نظر گرفتن رنگ، قابل رؤیت و مشاهده نخواهد بود؛ لذا جسمی که هیچ رنگی ندارد، هرگز دیده نمیشود (همانجا).

برخی از حکما برای حیثیت تقییدی یا همان واسطه در عروض اقسام گوناگونی ذکر کرده‌اند که به آنها اشاره میشود:

۱. سلب واسطه از ذی الواسطه آشکار و واضح باشد، مانند سلب نمودن حرکت کشتی از شخصی که در آن نشسته است.

۲. سلب واسطه از ذی الواسطه پنهان باشد، مانند سلب سفید بودن جسم از ذات جسم.

۳. سلب واسطه از ذی الواسطه بسیار پنهان و با تحلیل عقلی بسیار دقیق صورت گیرد، مانند سلب نمودن جنس از فصل در تحقق و تحصلی که داراست. دلیل این امر آنست که هر جنسی در فصل خویش فانی است و جنس در هیچ مرتبه‌یی از وجود فصل بینیا نیست اما با تحلیل دقیق و کنکاشهای ظریف ذهن میتوان جنس را جدای از فصل در نظر گرفت، همانند سلب وجود از ماهیت. اگرچه در هیچ مرتبه‌یی از مراتب، ماهیت از وجود عاری و جدا نیست، اما ذهن میتواند با تحلیل این امر، ماهیت را جدا و منفک از وجود لحاظ نماید (سبزواری، ۱۴۳۲: ۲/۳۴۶).

حیثیت اطلاقی: در قضایایی همانند «انسان از آن جهت که انسان است، ناطق است»، عبارت «از آن جهت که انسان است» حیثیت اطلاقیه قضیه را بیان میکند. این قید در عبارات عربی بصورت «من حیث هو هو» یا «من حیث هی هی» ذکر میشود. ذکر این نکته ضروری است که گرچه حیثیت اطلاقیه، در ظاهر بصورت قید در کلام ظاهر میشود، اما در واقع چیزی را بر ذات موضوع نمی‌افزاید بلکه تنها تکرار یا تأکیدی از همان موضوع قضیه است و بدین جهت در حقیقت، این حیثیت، قیدی برای موضوع قضیه بشمار نمی‌رود. در زبان عرف نیز اینگونه قضایا رایج است و مورد استفاده قرار میگیرد؛ در بسیاری از مناسبات گفته میشود: «او خود چنین کرد» یا «انسان خودش بهتر از هر کس خویشتر را

میشناسد»؛ الفاضلی همچون خودم، خود او و خودش، جز تأکید یک موضوع برای قضیه نیست و قیدی بر ذات موضوع نمی‌افزاید.

میتوان گفت تنها فایده حیثیت اطلاقیه آنست که بیان میکند موضوع برای پذیرش محمول از هر قید و شرطی آزاد و رهاست، و هیچ امر مغایر با موضوع در ثبوت حکم برای موضوع یا در موضوعیت موضوع قضیه، نقشی ایفا نمیکند (طباطبایی، ۱۳۸۷ الف: ۲۹۶ - ۲۹۵).

ضرورت ازلی: چنانچه ثبوت محمول برای موضوع به قید، شرط، وصف و حتی به دوام ذات موضوع مقید نشده باشد و در نتیجه حکم همواره و در هر حال برای موضوع ثابت باشد، ثبوت محمول برای موضوع به ضرورت ازلی است. بنابراین ضرورت ازلیه عبارتست از آنکه ذات موضوع، با قطع نظر از تمام اعتبارات و حیثیات، مصداق حکم واقع شود. ذات واجب تعالی از چنین ضرورتی برخوردار است (همو: ۱۳۸۷ ب: ۱/۲۲).

تقریر برهان حکیم قمشه‌ای بر اثبات وجوب وجود حکیم صهبا در تعلیقه خویش بر یکی از بخشهای کتاب تمهید القواعد، برهانی بر اثبات این مطلب اقامه کرده که آن را اتم البراهین اقامه شده در اینباره میدانند. ترجمه عبارت وی در اینباره چنین است:

در این مطلب برهانی است که خداوند متعال به فضل و جود خود به من الهام نموده که از براهین مذکور تمامتر است. این برهان در رساله‌یی جداگانه و مستقل ذکر شده است و خلاصه آن چنین است: از وجود من حیث هو هو، یعنی نفس طبیعت اطلاقی وجود با قطع نظر از همه اعتبارات و حیثیتهای تعلیلی

و تقییدی، مفهوم وجود انتزاع شده و بر وی حمل میشود و بر آن صدق میکند، و هر چیزی که این چنین باشد، واجب الوجود بالذات است؛ بنابراین وجود من حیث هو هو واجب الوجود بالذات است. اما صغری (انتزاع مفهوم وجود و حمل آن) ظاهر و آشکار است. اما کبری، زیرا آنچه که انتزاع مفهوم وجود از ذات و به ذات آن باشد، حیثیت ذات آن، حیثیت تحقق و ثبوت است؛ لذا جریان حکم عدم، ذاتاً بر وی ممتنع است؛ زیرا اجتماع نقیضین و انقلاب حقیقتی به حقیقت دیگر باطل است و مطلوب نیز همین است. از این برهان تمام معارف و عمده مسائل به اندازه تدبر و وسعت توان متدبر، روشن میشود (ابن ترکه، ۱۳۶۰: ۶۳).

بعنوان مقدمه میتوان گفت: گاه انتزاع مفهوم وجود از یک مصداق، به حیثیت تعلیلیه یا حیثیت تقییدیه نیاز دارد، همانند انتزاع مفهوم رنگدار بودن از جسم که برای انتزاع سفید بودن یا سیاه بودن به حیثیت تقییدیه نیاز دارد. و گاه از تمام حیثیات بینیاست، چنانکه در قسمت تحلیل مفهومی بدان اشاره شد. در صورتی که وجود بعنوان قید همراه و مقرون با ماهیت مورد ملاحظه قرار نگیرد، نمیتوان مفهوم وجود را از آن ماهیت انتزاع نمود. اگرچه انتزاع مفهوم وجود از موجودات خارجی نیازی به همراهی با قید خارجی ندارد، اما نیازمند اعتبار حیثیت تعلیلیه است. دلیل این امر آنست که تنها هنگامی میتوان مفهوم وجود را از وجود درخت یا وجود انسان انتزاع نمود که علت و عامل تحقق آن درخت مفروض و مسلّم باشد؛ بنابراین چنانچه علت آن مورد لحاظ قرار نگیرد، هیچگاه شیء بی بنام درخت تحقق پیدا نخواهد کرد تا بتواند

مصداقی برای آن مفهوم قرار گیرد.

پس از ذکر این مقدمه اکنون این برهان تقریر و تحریر میشود:

صغری: از طبیعت وجود من حیث هی هی، مفهوم وجود بدون ملاحظه هر یک از حیثیتهای تعلیلیه و تقییدیه انتزاع شده و بر آن حمل میشود.

کبری: هنگامی که یک مفهوم از یک طبیعت، بدون در نظر گرفتن حیثیات مذکور انتزاع و بر آن حمل شود، آن طبیعت مصداق بالذات آن مفهوم خواهد بود.

از اینرو، مصداق بالذات مفهوم وجود، حقیقت لابشرط وجود است که از هرگونه قیدی – حتی قید اطلاق و عمومیت – عاری است؛ آنگونه که مصداق بالذات سفیدی یا سیاهی طبیعت لابشرط سیاهی یا سفیدی است که از قیودی، همانند عموم، انبساط و کلیت فارغ و جداست.

نتیجه: از طبیعت مطلقه وجود، مفهوم وجود بدون نیاز به حیثیت تعلیلیه و تقییدیه انتزاع شده و به آن حمل میشود؛ لذا حیثیت ذات او همان تحقق و ثبوت است که ذاتاً عدم به آن راهی ندارد، در این صورت وجود مطلق به ضرورت ازلی موجود خواهد بود. از این حقیقت به «وجود لابشرط مقسمی» نیز تعبیر شده است.

بر اساس این برهان، وحدت شخصی وجود – یعنی انحصار وجود حقیقی در حق تعالی که ضرورت ازلی را به همراه دارد – اثبات میشود و حق تعالی تنها مصداق بالذات وجود خواهد بود. سایر مخلوقات و ممکنات، آیات، ظهورات و تجلیات او محسوب میشوند که نه تنها فاقد ضرورت ازلیند، بلکه مصداق بالذات وجود نیز نخواهند بود و اتصاف وجود به آنها مجازی است، زیرا انتزاع مفهوم وجود از آنها

نیازمند به یکی از حیثیتهای تقییدیه یا تعلیلیه است.

تبیین و بررسی اشکالات مطرح شده بر این برهان

در این بخش ابتدا اشکالات مطرح شده به این برهان از سوی حکیم میرزا ابوالحسن جلوه و استاد جوادی آملی بیان و سپس به آن پاسخ داده میشود.

اشکال نخست: میرزا ابوالحسن جلوه در حواشی خود بر رساله «اثبات وحدت وجود» حکیم قمشه‌ای که در اواخر کتاب تمهید القواعد چاپ شده است، سعی در اشکال و بیان اعتراض نسبت به برهان حکیم صهبانموده است. حکیم جلوه معتقد است طبیعت اطلاقیه وجود که مفهوم وجود بصورت ضرورت ازلیه از آن انتزاع میشود، از سه فرض خارج نخواهد بود، و از آنجایی که هر یک از این سه حالت، باطل و نادرست است، استدلال حکیم قمشه‌ای نادرست و ناتمام است. اکنون به تبیین این فروض سه‌گانه می‌پردازیم.

در دیدگاه حکیم جلوه ممکن است منظور از «طبیعت»: ۱. طبیعت صرفه، ۲. طبیعت غیر صرفه یا ۳. طبیعت مطلقه باشد. از منظر وی چنانچه مقصود از طبیعت، حالت نخست یعنی طبیعت صرفه باشد، این فرض صحیح و درست است و آن طبیعت، واجب و ازلی است، لکن طبیعت وجود، تنها در مرتبه صرف و محض آن منحصر نیست، بلکه مرتبه صرافت و بساطت محض تنها یکی از مراتب طبیعت مطلقه است. به دیگر بیان، طبیعت عام وجود مشتمل بر مراتب امکانی و وجوبی است و مرتبه وجوبی آن همان طبیعت صرف و بسیط است که صرفاً یکی از مراتب طبیعت عام وجود – یعنی مقسم طبیعت صرف وجود و طبایع امکانی – است. بنابراین فرض نخست باطل و نادرست است.

در صورتی که مراد از طبیعت، طبیعت غیر صرف باشد، چنین طبیعتی واجب الوجود نخواهد بود، از اینرو فرض دوم نیز همانند فرض نخست نادرست است. چنانچه مقصود از طبیعت، طبیعت مطلقه و عام مفهومی – که مقسم برای طبیعت صرف و طبایع امکانی است – باشد، که صرافت یا عدم صرافت در آن ملاحظه نشده باشد، چنین طبیعتی در خارج و واقع، موجود و محقق نخواهد بود؛ لذا ضرورتاً این طبیعت در ضمن مراتب خود موجود میشود نه بصورت مستقل و جداگانه (ابن‌ترکه، ۱۳۱۵: ۲۱۷). بنابراین در دیدگاه حکیم جلوه با ابطال هر یک از این فروض سه‌گانه، ناتمام بودن برهان حکیم قمشه‌ای ظاهر و آشکار میگردد.

پاسخ

بنظر میرسد انتقاد و اعتراض حکیم جلوه تمام نیست؛ چراکه تقسیمی که وی برای طبیعت ذکر کرده است، بر اساس تقسیم طبیعت عام مفهوم وجود به مراتب مختلف خارجی و واقعی است. به بیان دیگر، حکیم جلوه معتقد است مراد حکیم قمشه‌ای از طبیعت عام وجود که بعنوان مقسم ذکر شده است، مفهوم عام وجود است که میان واجب و ممکنات مشترک است. در دیدگاه حکیم جلوه شمول و گستردگی این مفهوم به اندازه‌ی است که شامل واجب تعالی که مرتبه‌ی اعلی و برتر است و شامل ممکنات که در رتبه‌ی پایینتر قرار دارند نیز میشود. از این جهت، وی در مقام تصویر فرض سوم دیدگاه خویش را اینگونه بیان میکند: در مقسم یا طبیعت عام وجود، صرافت یا عدم صرافت لحاظ نشده است و چنین طبیعتی تنها در ضمن مراتب خویش قابل تصویر است. درست به همین دلیل است که وی بر اساس فرض نخست،

واجب الوجود را تنها یکی از مصادیق عام وجود دانسته و شمول و عمومیت طبیعت عام مفهومی وجود را از مرتبه صرافت یا واجب الوجود بیشتر میدانند و بر این اساس سعی در اثبات ناتمام بودن برهان حکیم قمشه‌ای نموده است.

در حقیقت وی اطلاق اصل حقیقت وجود را با اطلاق مفاهیم ماهوی مقایسه کرده و این مسئله را بدین صورت تصویر نموده است که جامع میان حقیقت واجب و ممکنات، همان امر ماهوی و مفهومی است، و در نهایت گمان کرده که اصل حقیقت و طبیعت مطلق وجود بغیر از مراتب خود یعنی واجب و ممکن - مصداق و مرتبه دیگری ندارد. از اینرو چنین حکم نموده که طبیعت وجود در ضمن مراتب خویش موجود میشود؛ این در حالی است که در دیدگاه قائلان به وحدت شخصی وجود، طبیعت اطلاقی وجود و وحدت اصل حقیقت وجود، وحدتی شخصی، اطلاقی و خارجی است - نه مفهومی - بگونه‌یی که مرتبه وجوب و امکان از جمله تعینات و تقیدات آن حقیقت و طبیعت محسوب میشوند.

اساساً از منظر آنان مقصود از وحدت و طبیعت اطلاقی، اطلاق خارجی و واقعی است، نه اطلاق مفهومی آنگونه که حکیم جلوه آن را به عنوان مقسم برای اقسام سه‌گانه ذکر کرده است. بنابراین از آنجایی که وحدت طبیعت و حقیقت وجود، شخصی و خارجی است، منشأ انتزاع مفهوم وجود بصورت ضرورت ازلیه خواهد بود. وحدت حقیقی وجود که مرتبه وجوب و امکان از تعینات آن هستند، همان مرتبه لابشرط مقسمی است. این مرتبه از تمام قیود و تعینات، حتی قید عدم تعیین معرّاً و مبرّاً است و در مرتبه ذات، نه مطلق است و نه مقید. عدم تعیین چنین مرتبه‌یی نه بدلیل ابهام و اجمال مفهومی است، آنگونه

که طبیعت عام مفهومی وجود اینچنین بود، بلکه بدلیل شدت صرافت و تمامیت ذات اوست.

با توجه به آنچه ذکر شد منظور حکیم قمشه‌یی از طبیعت اطلاقی وجود، مرتبه لابشرط مقسمی است نه آن طبیعت صرف و بسیط که در کلام حکیم جلوه در قالب فرض نخست ذکر شده بود که یکی از مراتب طبیعت عام وجود است، و نه طبیعت عام وجود که مقسم برای سایر اقسام خویش بود و در ضمن تحقق مراتب خویش موجود میشد که در قالب فرض سوم بیان شد. در نتیجه هیچیک از فروض سه‌گانه که حکیم جلوه برای طبیعت مطلق وجود تصور کرده بود، درست نیست، زیرا وی میان جامع ماهوی که امری مفهومی است، و مقسم خارجی و واقعی که مقصود و منظور عرفاست، خلط کرده است. بنابراین با توجه به آنچه ذکر شد استدلال حکیم قمشه‌یی از این جهت تمام و صحیح است (آشتیانی، ۱۳۸۰: ۱۷۰-۱۶۹).

اشکال دوم

استاد جوادی آملی این برهان را ناقص و ناتمام دانسته و آن را دچار مغالطه و خلط میان مفهوم و مصداق میدانند. او معتقد است این اشکال در واقع همان اشکالی است که به برهان آنسلم وارد است (جوادی آملی، ۱۳۹۰: ۲۱۶). بنابراین، پس از تقریر برهان آنسلم، اشکال استاد جوادی آملی مطرح و در نهایت این اشکال بر برهان حکیم قمشه‌ای تطبیق داده میشود.

- **تیین برهان آنسلم:** بر اساس برهان آنسلم، خداوند موجودی است که بزرگتر از آن نمیتوان تصور نمود. وی در تعریف دیگری، خداوند را بگونه‌یی توصیف میکند که نتوان کاملتر از آن را اندیشه نمود.

با توجه به این مطلب که مقصود از بزرگی خداوند، برتری در کمال است، تعریف نخست نیز به تعریف دوم قابل بازگشت و ارجاع است (همان: ۱۹۹).

استدلال آنسلم به این صورت است که چنانچه خداوند موجود نباشد، کاملترین موجودی که میتوان تصور کرد، نخواهد بود، در نتیجه کاملترین بودن خداوند، امری متناقض و باطل است، زیرا در مفهوم خداوند معنای کاملترین بودن مأخوذ است. با توجه به استحالة ارتفاع نقیضین، از ابطال موجود نبودن خداوند، نقیض آن یعنی موجود بودن خداوند نتیجه گرفته میشود؛ بدین دلیل که معدوم بودن و وجود نداشتن، نقص و کاستی محسوب میشود و موجوداتی که تحقق دارند نسبت به امور معدوم کاملترند؛ از اینرو چنانچه خداوند معدوم باشد، امور و اشیائی که وجود داشته و متحققند از او کاملتر بوده و در نهایت خداوند بعنوان کاملترین موجودی که تصویر میشود، نخواهد بود (ادواردز، ۱۳۷۱: ۳۸-۳۷).

— اشکال استاد جوادی آملی به این برهان

آیت الله جوادی معتقد است اشکال مهم این برهان مغالطه‌بی است که بسبب خلط میان مفهوم و مصداق وجود و هستی واقع شده است. از نظر وی مفهوم کمال مطلق یا مفهوم وجود و ضرورت اعم است از آنکه به حمل شایع صادق و مشتمل بر مصداق باشد یا آنکه به حمل شایع کاذب بوده و فاقد مصداق و تحقق خارجی باشد و در نتیجه ناظر به حمل اولی باشد. بنابراین این برهان تنها هنگامی مورد خدشه قرار میگیرد که مفهوم کاملترین، یعنی مفهوم هستی و مفهوم موجود بودن، از خداوند به حمل اولی سلب شود، درحالیکه چنانچه خداوند در خارج موجود نباشد، یعنی به حمل شایع وجود از او سلب شود، سلب مفهوم وجود و سلب کمال را به حمل اولی نتیجه نخواهد داد (جوادی آملی، ۱۳۹۰: ۲۰۲).

با توجه به آنچه ذکر شد، تصور نمودن موجودی نامحدود و نامتناهی — که کاملترین تصور است — که فاقد مصداق خارجی باشد، تناقض و خلاف فرضی را بدنبال نخواهد داشت، زیرا از جمله شرایط معتبر در تحقق تناقض، وحدت در حمل است. تصور ذهنی وجود نامحدود، مفهومی است که به حمل اولی وجود کامل و نامحدود است لکن به حمل شایع تنها یک مفهوم ذهنی بوده که به وجود ذهنی موجود است. بر این اساس، مصداق نداشتن وجود نامحدود هیچگونه محذوری برای تصور چنین موجودی بدنبال نخواهد داشت، همانند اینکه شریک الباری به حمل اولی شریک خداوند است و از تمام کمالاتی که برای خداوند در نظر گرفته میشود برخوردار، در عین حال هیچ بهره‌یی از وجود نداشته و به حمل شایع ممتنع الوجود است. بدین ترتیب، چنانچه صرف تصور برای اثبات خداوند کافی باشد، در این صورت نیز باید شریک الباری بدلیل اینکه تصور میشود، به برهان خلف اثبات شود، حال آنکه چنین چیزی محال است. عبارت استاد جوادی آملی در اینباره چنین است: در برهان مذکور، خلف در صورتی لازم می‌آید که محور حمل در همه موارد قیاس یکسان باشد، یعنی تصویری که به حمل اولی واجد کمالی است، در همان مدار و به همان حمل، کمال خود را از دست بدهد یا مفهومی که به حمل شایع از کمالی برخوردار است به همان حمل فاقد آن باشد؛ ولیکن اگر مفهومی به حمل اولی واجد یک کمال و به حمل شایع فاقد آن باشد، تناقض و خلفی لازم نمی‌آید. اشکال فوق‌گرفته از دید ناقدان غربی برهان مذکور مخفی مانده، لیکن مورد توجه حکمای اسلامی قرار گرفته است. امتیاز مفهوم و مصداق و تفاوت دو نوع از حمل — یعنی حمل

اولی ذاتی و حمل شایع صناعی - مایه تزلزل استدلال یاد شده است، چه اینکه از رهگذر این امتیاز و تفاوت بسیاری از تناقضاتی که غیر قابل حل پنداشته شده مرتفع میگردند و برخی از مغالطات مشابهی نیز که به آثار برخی از اهل معرفت راه یافته از همین طریق آشکار میگردد (همان: ۲۰۴-۲۰۲).

با توجه به دیدگاه استاد جوادی آملی اشکال - خلط میان مفهوم و مصداق - به برهان حکیم قمشه‌ای وارد است.

- تحلیل و بررسی

در این بخش ابتدا اشکال استاد جوادی آملی به برهان آنسلم - که در واقع همین اشکال به برهان حکیم قمشه‌ای نیز وارد است - تبیین میشود، سپس این انتقاد مورد تحلیل و بررسی قرار میگیرد.

اشکال استاد جوادی آملی آنست که از مفهوم ذهنی واجب‌الوجود نمیتوان وجود خارجی آن را نتیجه گرفت. به دیگر بیان، گرچه مفهوم واجب‌الوجود از وجود کمال مطلق حکایت میکند، لکن ممکن است در خارج مصداقی برای آن وجود نداشته باشد. این سخن همان انتقاد قدیمی و معروف منتقدان فلاسفه غرب به برهان وجودی است، بدین معنا که هر یک از عوالم و ساحت‌های ذهن و خارج نسبت به دیگری کاملاً متفاوت و جدا هستند؛ بدین جهت ذهن و مفاهیم موجود در آن نمیتواند پلی برای اثبات موجودات خارجی باشد. استاد جوادی آملی در ادامه همین اشکال را به برهان حکیم قمشه‌ای نیز وارد میداند.

پاسخ

در واقع میتوان گفت حقیقت و اساس برهان حکیم قمشه‌ای و برهان آنسلم، امر واحد و یگانه‌یی نیست تا

آنگونه که استاد جوادی آملی بدان اصرار دارند (همان: ۲۱۶)، یک اشکال مشترک که همان خلط و مغالطه میان مفهوم و خارج است، به هردو برهان وارد باشد، زیرا بر مبنای برهان حکیم قمشه‌ای، مصداق خارجی و عینی داشتن حق تعالی امری مفروض است. به دیگر بیان، در این برهان از مصداق خارجی وجود، مفهومی انتزاع و بر آن حمل میشود، لذا مدعای وی تنها اثبات وحدت شخصی وجود است نه اثبات خداوند، در حالیکه آنسلم از طریق مفهوم کمال برتر بدنبال اثبات مصداق خارجی واجب‌الوجود بود.

بنابراین در برهان اقامه شده توسط آنسلم مفهوم واجب‌الوجود راه و طریقی برای اثبات مصداق خارجی واجب‌الوجود است اما در برهان حکیم قمشه‌ای، مفهوم وجود طریقی برای اثبات وحدت شخصی وجود است و تحقق خارجی مصداق خارجی وجود امری مسلم است. بنابراین برهان آنسلم جزو براهین اثبات وجود خداوند است نه براهین اثبات وحدت شخصی وجود، لذا میان این دو برهان تفاوت اساسی وجود دارد. از این جهت میتوان گفت اشکال خلط میان مفهوم و مصداق تنها به برهان آنسلم وارد است، گرچه طریقی و راه اثبات مدعای هر دو فیلسوف یکسان و واحد است.

اشکال سوم

استاد جوادی آملی اشکال دیگری نیز بر این برهان وارد میداند: «تمامیت این برهان همانا بر فرض تحقق اصل طبیعت وجود، در خارج است... و طبیعت وجود با تحقق وجودهای مقیده خارجی نیز سازگار است و هرگز مستلزم تحقق اصل طبیعت وجود من حیث هی هی با قطع نظر از قیود و مراتب آن و بنحو وحدت شخصی نخواهد بود» (جوادی آملی، ۱۳۸۷: ۴۰۹/۱).

بر اساس این عبارت، این اشکال به دو بخش تقسیم

میشود. بخش نخست در مورد تمامیت این برهان بر مفروض بودن تحقق اصل طبیعت وجود است، بخش دوم در مورد عدم اثبات طبیعت من حیث هی وجود است، زیرا در صورت تمام و کامل بودن این برهان، طبیعت وجود میتواند در قالب موجودات مقید نیز تحقق یابد. بنابراین با توجه به این برهان وحدت شخصی وجود اثبات نمیشود.

تحلیل و بررسی بخش نخست اشکال سوم

برهانی که حکیم قمشه‌ای اقامه نموده، ذیل براهین اقامه شده توسط ابن ترکه درباره وحدت شخصی وجود است، بنابراین برهان حکیم قمشه‌ای، جزو براهینی نیست که صدیقین برای اثبات وجود خداوند ارائه کرده‌اند. براهینی که برای اثبات وحدت شخصی وجود اقامه شده با برهان صدیقین متفاوت است. ادعای براهین اثبات وحدت شخصی وجود آنست که وجود تنها منحصر در حق تعالی بوده و اتصاف وجود به او حقیقی است و سایر اشیاء ظهورات، تجلیات و شئون او محسوب میشوند و اتصاف مخلوقات به وجود، مجازی و الی غیر ما هو له است. بنابراین در چنین براهینی اصل وجود خداوند بعنوان موجودی محقق و ثابت، بطور مفروض لحاظ شده است. بین تمامیت این برهان بر مفروض بودن تحقق اصل طبیعت وجود، ضرر و نقصانی به آن وارد نخواهد کرد. براین اساس برهانی که حکیم قمشه‌ای در مورد اثبات وحدت شخصی وجود اقامه کرده، برهان صدیقین محسوب نمیشود تا فرض تحقق طبیعت وجود بتواند اشکال و نقصی در این برهان باشد؛ لذا میان ادعا - اثبات وحدت شخصی وجود و دلیل تناسب و هماهنگی وجود دارد.

تحلیل و بررسی بخش دوم اشکال سوم

استاد جوادی آملی معتقد است این برهان نمیتواند وحدت

شخصی وجود را اثبات نماید، زیرا تحقق اصل وجود با تحقق وجودات مقید و متعین سازگار است. در پاسخ به این انتقاد میتوان گفت: این برهان توانایی اثبات وحدت شخصی وجود را دارد، زیرا همانطور که در مقام تبیین برهان گفته شد. چنانچه مفهوم وجود از طبیعت وجود من حیث هی هی و بدون لحاظ هر یک از حیثیتهای تقییدیه و تعلیلیه انتزاع و بر آن حمل شود، ضرورت ازلی اصل طبیعت وجود را بدنبال خواهد داشت.

انتزاع مفهوم وجود از موجودات مقید و محدود، عاری از حیثیتهای تقییدیه و تعلیلیه نخواهد بود و با توجه به چنین حیثیاتی است که این مفهوم قابل انتزاع و حمل بر آنهاست. اما در انتزاع وجود از طبیعت مطلقه وجود به هیچیک از این حیثیات نیازی نیست. بنابراین، تحقق اصل طبیعت وجود، هیچگاه با وجودهای مقید و محدود سازگاری و تناسب نداشته و تنها با طبیعت وجود من حیث هی هی هماهنگی و سازگاری دارد.

اشکال چهارم

استاد جوادی آملی با استناد به بخشی از عبارات ابن ترکه در کتاب تمهید القواعد معتقد است برهان حکیم قمشه‌ای از برخی عبارات ابن ترکه قابل استفاده است، لذا ابتکاری در این برهان دیده نمیشود؛ گرچه معتقدند مزیت این برهان نسبت به سایر براهین اقامه شده در این کتاب، اثبات ضرورت ازلی حق تعالی است. عبارت ابن ترکه چنین است:

لا يقال: كل ما تغاير الطبيعة المطلقة من المفهومات، سواء كانت اعتبارية عقلية حاصلة لها لذاتها أو محصلة لاحقة لها من غيرها؛ إذا اعتبرت معها يكون مخرجة لها عن حاد إطلاقها الذاتي ضرورة؟

لأننا نقول: إنما تكون مخرجة لها إن لو كانت

أموراً زائدة عليها في الأعيان منضمّة معها فيها،
أو كان مبدأ عروضها و منشأها غير حيثية الإطلاق.
أما إذا كانت من الاعتبار الحاصلة لها في العقل
بالنظر إلى إطلاقها الذاتي فلا تخرجها، ضرورة
امتناع تنافي الشيء لمبدئه.

اگر گفته شود، هر مفهومی، خواه اعتباری عقلی که
ذاتاً برای طبیعت حاصل باشد و خواه مفهومی محصل
که از سوی غیر پدید آمده باشد و بروی عارض شده باشد
که مغایر با طبیعت باشد - هنگامی که با طبیعت سنجیده
شود - بتردید طبیعت را از حد اطلاق ذاتی خارج میکند.

پاسخ این است: در صورتی این مفهوم مغایر با
طبیعت، طبیعت را از مقام اطلاق ذاتی خود خارج میکند
که از امور زائد بر طبیعت در عالم خارج و منضم به وی
در عالم خارج باشد یا آنکه مبدأ عروض آن معنای مغایر
و منشأ پیدایش آن حیثیت اطلاق ذاتی نباشد، ولی اگر
این مفاهیم از اعتبارات پدید آمده برای طبیعت بلحاظ
عقل، از حیثیت و جهت اطلاق ذاتی آن باشد، طبیعت را
از مقام اطلاق ذاتی خود خارج نمیکند، زیرا بدیهی است
که شیء با مبدأ و منشأ خود منافات ندارد (ابن ترکه،
۱۳۹۳: ۳۷۶-۳۷۵).

مناسب است پاسخی تمهیدی برای توضیح و تبیین
عبارت بالا آورده شود. چنانچه گفته شود عارفان
معتقدند حقیقت وجود همان وجود لابشرط مقسمی یا
مطلق الوجود است که از هرگونه قیدی حتی قید اطلاق
نیز منزّه و بدور است، این حقیقت به صفت و خوب
متصف میشود. این اتصاف سبب خروج آن حقیقت از
اطلاق ذاتی خود میشود. بنابراین، اتصاف حقیقت وجود به صفت
و خوب موجب خروج آن حقیقت از اطلاق خواهد شد.

در مقام پاسخ میتوان گفت: قیود و اوصافی که نسبت
به یک شیء وجود دارد، به دو گونه قابل تصور است:

اوصافی که بدون هرگونه وصف و حیثیت زائد بر ذات،
از ذات انتزاع شده و بر آن حمل میشود، و اوصافی که
انتزاع و حمل بدون لحاظ حیثیت تقییدی یا تعلیلی
امکانپذیر نیست، مانند انتزاع وجود از مخلوقات؛ زیرا
وجود، وصف ذات ممکنات بما هی نیست بلکه
انتزاع این وصف بلحاظ حیثیت تعلیلی امکانپذیر است.
بنابراین چنانچه وصف یا صفتی بر یک شیء حمل شود
اما ذات در اتصاف به این وصف به هیچیک از حیثیتهای
تعلیلی و تقییدی نیازمند نباشد، این صفت، ذات را مقید
نمیکند. به دیگر بیان، اوصاف منبعث از ذات بما هی
هی، با ذات و حقیقت شیء مساوی و برابرند و همانند
ذات یقید، مطلق و لابشرط مقسمند؛ لذا اتصاف ذات
الهی به صفاتی همچون وحدت و وجود سبب تقیید
ذات الهی نخواهد شد.

با توجه مقدمه‌یی که بیان شد، توضیح و تبیین متن
عبارت ابن ترکه و پاسخ وی بدان چنین است:

ممکن است این پرسش مطرح شود که هر مفهومی که
بلحاظ مفهوم و عالم ذهن با ذات طبیعت مطلقه وجود
مغایر باشد، سبب تقیید ذات الهی خواهد شد و از این
جهت تفاوتی نمیکند که این مفهوم از ذات خداوند منبعث
باشد یا آنکه بواسطه غیر ذات بر ذات الهی حمل شده
باشد. پاسخ این است که در صورتی که محکی و مصداق
این مفاهیم مغایر، زائد بر ذات حقیقت مطلقه باشند یا
آنکه مبدأ عروض این مفاهیم امری غیر از ذات و حیثیت
اطلاقی ذات باشد، چنین مفاهیمی سبب تقیید ذات الهی
خواهند شد اما در صورتی که قوه عاقله با توجه به اطلاق
ذاتی حقیقت وجود مطلق، این قبیل مفاهیم را انتزاع و
ادراک نماید، حقیقت مطلق و لابشرط مقسمی از اطلاق
و شمول خویش خارج نمیشود. بنابراین صرف مغایرت
در مفهوم را نمیتوان بعنوان عاملی برای خروج ذات از
اطلاق شمولی خویش دانست.

شاهد بر این مدعا توجه به پاسخ به اشکال است. عبارت مورد نظر در کلام وی این است: «اگر عقل با توجه به حیثیت اطلاق ذاتی حقیقت وجود مطلق، چنین مفاهیمی را انتزاع کند». در حقیقت این سخن همان انتزاع مفهوم وجود از حقیقت من حیث هی وجود است که هیچیک از حیثیتهای تعلیلیه و تقییدیه دخالتی در انتزاع این امر ندارد؛ لذا میتوان گفت اصل این برهان ریشه در کلمات ابن ترکه دارد و از این جهت برهان حکیم قمشه‌ای ابتکاری نیست.

نتیجه‌گیری

سه اشکال نخست از اشکالات مطرح شده به برهان حکیم قمشه‌ای صحیح نیست. پاسخ به اشکال نخست، بر مبنای تفاوت میان جامع ماهوی که امری مفهومی است و وحدت اطلاقی حقیقت وجود، امکانپذیر است. اشکال دوم، یک پاسخ دارد که همان وجود تفاوت اساسی میان برهان حکیم قمشه‌ای و برهان آنسلم است. پاسخ به بخش نخست اشکال سوم آنست که ادعای برهان وحدت شخصی وجود، اثبات انحصار وجود در حق تعالی است که بر اساس این ادعا اصل وجود خداوند امری مفروض است و این فرض ضروری به این برهان وارد نخواهد کرد زیرا با اصل ادعا منافاتی ندارد. بخش دوم اشکال سوم نیز مورد پذیرش نیست، چرا که انتزاع مفهوم وجود از حقیقت وجود که همراه با هیچیک از حیثیتهای تعلیلیه و تقییدیه نیست، با اصل تحقق وجودهای مقید سازگاری ندارد؛ زیرا انتزاع مفهوم وجود از موجودات مقید با حیثیتهای پیش گفته مقرون است. اما اشکال چهارم وارد و درست است، زیرا اصل این برهان در کلمات و عبارات ابن ترکه وجود دارد.

منابع

آشتیانی، سیدجلال‌الدین (۱۳۸۰) شرح مقدمه قیصری، قم: بوستان کتاب.

ابن ترکه، صائن‌الدین (۱۳۱۵) تهمید القواعد فی شرح قواعد التوحید، تهران: بینا.

_____ (۱۳۶۰) التهمید فی شرح قواعد التوحید، با حواشی آقا محمدرضا قمشه‌ای و میرزا محمود قمی، تصحیح سید جلال آشتیانی، تهران: انجمن حکمت و فلسفه ایران.

_____ (۱۳۹۲) التهمید فی شرح قواعد التوحید، ترجمه و شرح محمد حسین نائینی، قم: آیت اشراق.

_____ (۱۳۹۳) عرفان استدلالی در شرح تهمید القواعد، شرح، تعلیقه و تنظیم حسن معلّمی، تهران: مؤسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران.

ابن عربی (بیتا) الفتوحات المکیة، بیروت: دارالصادر.

ادواردز، پل (۱۳۷۱) براهین اثبات وجود خداوند در فلسفه غرب (برگرفته از دائرة المعارف فلسفی)، ترجمه شهید علی‌رضا مجالی نسب و محمد محمدرضایی، قم: مرکز تحقیقات و مطالعات اسلامی.

جامی، عبدالرحمن (۱۳۷۰) ففحات الأئس من حضرات القدس، تصحیح محمود عابدی، تهران: انتشارات اطلاعات. جلوه، میرزا ابوالحسن (۱۳۸۵)، مجموعه آثار حکیم جلوه، مقدمه و تصحیح حسن رضازاده، تهران: حکمت.

جوادی آملی، عبدالله (۱۳۸۷) عین نضاح (تحریر تهمید القواعد)، قم: اسراء.

_____ (۱۳۹۰) تبیین براهین اثبات خدا، قم: اسراء. سبزواری، ملاهادی (۱۴۳۲ق) شرح المنظومة، با تعلیقات حسن حسن‌زاده آملی، تحقیق و تقدیم مسعود طالبی، بیروت: مؤسسه التاريخ العربی.

طباطبایی، علامه سید محمدحسین (۱۳۸۷الف) آغاز فلسفه، ترجمه محمدعلی گرامی، قم: بوستان کتاب.

_____ (۱۳۸۷ب) مجموعه رسائل، بکوشش، هادی خسروشاهی، قم: بوستان کتاب.

غفیفی، ابوالعلاء (۱۳۷۰) تعلیقات علی فصوص الحکم للشیخ الأكبر محی‌الدین بن عربی، تهران: انتشارات الزهراء.

کاکایی، قاسم (۱۳۸۱) وحدت وجود به روایت ابن عربی و مایستر اکهارت، تهران: هرمس.

مطهری، مرتضی (۱۳۶۹) شرح مبسوط منظومه، تهران: حکمت.

ملاصدرا (۱۳۸۰) الحکمة المتعالیة فی الأسفار الأربعة، ج: ۲: تصحیح و تحقیق مقصود محمدی، تهران: بنیاد حکمت اسلامی صدرا.

_____ (۱۳۸۳) الحکمة المتعالیة فی الأسفار الأربعة، ج: ۱: تصحیح و تحقیق غلامرضا اعوانی، تهران: بنیاد حکمت اسلامی صدرا.